

برداشت با ویراستاری بایسته از:
فرهنگ واژه های تازی به پارسی
بنامگانه ی زنده یاد آله دالفک

سخنی کوتاه بر گفتاری بزرگ:

یکی از لغزش های بزرگی که سخت بر پیکره زبان پارسی آسیب رسانده است نادیده گرفتنِ نا درستی واژه های پارسی و زدودن وات های تازی از پیکر واژه های پارسی است.

بسیاری از فرزندان ایرانی بی آنکه ژرف نگری از خود نشان دهند واژه های پارسی را با وات های تازی می نویسند. کمتر نویسنده، پژوهشگر، خبرنگار، روزنامه نویس، و دادگزار ایرانی است که واژه های پارسی: سد - سدا - غلتیدن - غلم - غلت - توفان - تومار - شست - تاغ ... را با وات های تازی مانند: صد- صدا- غلطیدن- قلم- غلطت- طوفان- طومار- شصت و طاق... ننوشته، و همکردهای پارسی مانند:

{ استادان - دین ها - زمان ها - ده ها ... } را برابر دستور زبان تازی { اساتید - ادیان - ازمنه و دهات ... } به کار نبرده باشد.

دامنه ی این نادیده انگاریهای بد فرجام تا بدانجا فرا رفته است که فرهنگ نویسندگان نیز این واژه ها را به گونه ای تازی نوشته و در رده واژه های پارسی جا داده اند.

شوربختانه این نادرست نویسی چنان در نوشتارهای ایرانیان جا افتاده است که اگر کسی این واژه ها را درست بنویسد بسیاری گمان خواهند بُرد که او نادرست نوشته است.

گاهی یک واژه ی پارسی در جایی درست و در جای دیگری نا درست نوشته می شود. مانند {سد} که بنادرست {صد} و در واژه {دویست} که در چم دو سد تا است با سین در جامه پارسی خود می رود!! و باز در {سیصد} که در چم سه سد تا است به صاد تازی برمی گردد. در اینگونه نوشتن ها هیچکس، به ویژه استادان و فرهیختگان ادب ایرانزمین که همین لغزش را دارند هیچگاه از خود نمی پرسند که این آشوب و در هم آمیختگی و نادرست نویسی از چیست؟ و تا کی باید ادامه یابد؟ چرا نباید بکوشیم تا واژه های پارسی را از تن پوش وات های تازی بیرون بیاوریم و واژه های خود را آنگونه که هستند بنویسیم؟

ناگفته پیدا است که دبیره کنونی پارسی سرچشمه ی همه ی این نا بهنجاریها و گرفتاری ها است. در زبان پارسی چهار (وات) یا واگ پارسی: (پ - چ - ژ - گ) هستند که در هر واژه ای دیده شوند نشانه پارسی بودن آن واژه است.

به الفبای پارسی هشت وات تازی آمیخته شده و زبان پارسی را به آشوب کشانده است. این هشت وات: (ث. ح. ص. ض. ط. ظ. ع. ق) هستند که در تازی هر يك سداى ویژه ی خود را دارند. از این رو اگر یکی از این هشت وات در واژه ای دیده شود نشان تازی بودن آن واژه است. دیگر وات ها در هر دو زبان يك سان اند.

واژه های بیگانه را که به زبان پارسی راه یافته اند نباید با وات تازی نوشت، مانند: ارسطو. سقراط. اطریش. پرتقال ... که باید: ارستو. سغرات. اتریش. پرتغال ... نوشته شوند. در پارسی آوای {ز. ذ. ض. ظ} و {ث. س. ص} و {ح. ه} و {غ. ق} و {ت. ط}.

همه يك سان بر زبان جاری می شوند ولی در تازی هر يك آوای ویژه ی خود را دارند. از این رو با زدودن واژه های تازی از پارسی تا روزی که دبیره کنونی دگرگون نشده است می توان به پارسی نویسی سر و سامان بهتری بخشید.

از آنجا که نمی توان واژه های تازی را از نوشتارها و جامه های بزرگان ادب ایرانزمین بیرون ریخت، ساده ترین راه پارسی کردن آن ها این است که وات های همانند، به ویژه وات های تازی کنار گذاشته شوند و همه با يك وات یکسان به نگارش درآیند.

در رویه های آینده، واژه های پارسی که تن پوش وات های تازی به آن ها داده شده است با یادآوری ریشه و بُن درست آن ها نگاشته می شوند. بایسته ی یادآوری است که دسته ای از این واژه ها به زبان تازی رفته و تازیان هنوز هم آن ها را به کار می برند.

۱ - گاه واژه های پارسی با { بیت } تازی درهم آمیخته و به گونه دستور زبان تازی ساخته شده اند که نا درست است مانند: مذیت - جنسیت - رسمیت - ازلیت - برتریت - خوبیت - ایرانیت - زنیت - مردیت - خریت - دونیت - دوییت...
بجای این آمیختگی نادرست می توان گفت:
مدنی (= شهریگری) - جنسی (یا جنس گرایی) - رسمی - ازلی - برتری - خوبی - ایرانی (یا ایران گرایی) - زنی (یا زن سرشتی، زنانگی) - مردی (یا مردانگی) - خرگونگی - دوگانگی و جز اینها..

۲ - گاهی واژه های پارسی با دو زیر تازی که آوای { ن } دارد نوشته یا گفته می شوند که لغزشی بزرگ است مانند: جنساً - زیاناً - ناگزیراً - ناچاراً - نژاداً - جاناً - رسماً - نگاهاً - گاهاً - گزارشاً - دوماً - سوماً...
که باید: جنسی - زبانی - ناگزیر - بناچار - نژادی - جانی - رسمی - نگاه - گاهی - بگزارش - دوم اینکه - سدیگر... گفته و نوشته شوند.

این لغزش درباره واژه های فرانسه و انگلیسی و دیگر زبان ها نیز انجام گرفته و بر رفتاری زبان پارسی افزوده است مانند: تلگرافاً - تلفناً... که باید تلگرافی و تلفنی گفته و نوشته شوند.

۳ - الف و لام تازی را بر سر واژه های پارسی نهادن یا واژه های پارسی را با واژه های الف و لام دار تازی درهم آمیختن نادرست است که کم و بیش در گفتارها و نوشتارها دیده می شود مانند:

مرقه الهال (= آسوده، تن آسان، با آسایش، خوش گذران).
حسب الخواش - بنا به خواهش، بنا بدرخواست.
حسب الفرموده - بنا بفرموده.
فارغ البال - آزاد، رها.
دائم الخروش - همیشه مست.
افسر الملوك - تاج پادشاهان.
دائم الكسترش - همواره در گسترش.
قصر الدشت - کاخ دشت.
بستان السیاحه - گردشگاه بستان، بوستان گردشگران.
دبیر الملوك = دبیر پادشاهان.
رستم التواریخ = رستم تاریخ.
فردوس الحکمه = بهشت فرزندان (فرزان = فلسفه).
کرمانی الاصل = کرمانی نژاد، کرمانی تبار.
جلیل التبار = والاتبار.
رستم الحکما = رستم فرزندگان.
سردار الدوله = دیوانسالار.
سالار الملک = سالار سرزمین، سالار کشور.
همدم السلطنه = همنشین شاه، همراز شاه.
دستور الصحه = دستور تندرستی.
حسب الفرمایش = بنا به فرموده.
حسب الدستور = بنا بدستور.
آخر الزمان = پایان زمان.
دستور العمل = دستور کار.
علی الرسم = بنا برآیین.
ابدالهر = همیشگی، جاودانه.
شريك المال = انباز در مال، هنباز در مال.
بیت المال = دارایی کشور، دارایی همگانی، دارش مردمی.
افضل الزمان = سرآمد فرزندگان زمان.
دارا لایتام = نوانخانه.
حسب الفرمان = بنا به فرمان.
قوی البنیه = نیرومند، توانمند.
دستور الاداره = دستور اداری.
صحيح البنیه = تندرست.
تاج الملوك = تاج پادشاهان

۴ - گاه دو واژه پارسی با الف و لام تازی به هم پیوند داده شده اند که از بیخ و بن نادرستند و به هیچ روی نباید بکار برده شوند مانند: دارالسرا - دستورالادب - فلك الافلاك - دستورالدستورات - فرمان الفرامین .

۵ - {چی} همچون پسوند، پارسی است که در پهلوی {چیگ} و {جیک} بوده و در فارسی {چه} و {چی} شده است مانند: بادامچی - ابریشم چی - بلورچی - غندچی ... گروهی از واژه نویسان بی آنکه ژرف نگری بکار برند، آنرا « ترکی » به شمار آورده اند که نادرست است.

۶ - {ه} مادینه در پارسی یافت نمی شود و زبان پارسی از این آلودگی بدور است . ولی گاه در پایان واژه ها به روش تازیان آنرا می گذارند و نا به هنجاری بسیار می آفرینند مانند: اینجانبه - کمینه ...
یا در همکردها مانند: رئیس مربوطه - پرونده مختومه - نامه های وارده - اداره مربوطه - بدهی های معوقه ...

۷- {یه} پسوند پارسی است که از اوستایی به پهلوی و پس از آن به زبان دری رسیده است . از آنجا که این پسوند به شمار فراوانی از واژه های تازی افزوده شده است برخی گمان برده اند که تازی است . این پسوند را در واژه های تازی زیر می توان دید که باید آن ها را واژه های آمیخته تازی - پارسی به شمار آورد که ما نیز چنین کرده ایم مانند: اخطاریه - ابلاغیه - اطلاعیه - احصاریه - شعوبیه - مهریه - بلدیه .
این پسوند در واژه های فارسی فراوان دیده می شود مانند: فرمانیه - بادامیه - فرغانیه - دستوریه - زندیه - سغدی - تکیه - بنیه - سایه (سا = مانند + یه) - شمیرانیه ...

۸ - همزه در پارسی یافت نمی شود و بسیاری ندانسته آنرا به کار می برند و به ویژه خوشنویسان آنرا در روی « ی » پایان واژه ها میگذارند که نادرست است مانند :

دانی = دایی - بونی = بویی - جویی = جویی - بایانی = بایایی - رسائی = رسایی - پایانی = پایایی - نوانی = نوایی ...

۹- با واژه های پارسی، واژه های من درآوردی تازی نیز ساخته شده است مانند : تَشْرُشْرُ از « شُریدن و شُرشُر » - تَخْرُخُر (از خَر) - تَمَزْمَز (از مزه) .

۱۰ - گاه بر واژه های پارسی مانند تازی کشیده یا سختانه (= تشدید) می گذارند و به زبان می آورند یا می نویسند که نادرست است، در پارسی این نشانه یافت نمی شود مانند: ارّه - خرّم - درّه - برّه - مزّه - سگّه - ززاد (= جنگ افزار و ریشه اش زره است) - شُک - لگّه - غُدّاره - فَوّاره - کَبّاده - کَلّاش - لَبّاده - بَرّا ...
که باید بترتیب زیرگفته و نوشته شوند: اره - خرم - دره - بره - مزه - سکه - زراد - شک - لکه - غداره - فواره - کباده - کلاش - لباده - بُرا (از بریدن) . نوشتن واژه های گفته شده با سختانه (= تشدید) این گمان را پدید می آورد که این واژه ها تازی اند و فرهنگ نویسان هم از آن ها به نام واژه های تازی یاد می کنند .

۱۱ - هیچ واژه بیگانه را که ناگزیر باید در پارسی به کار برده شود، مانند نام های کشورهای و نام کسان و جز اینها، نباید با وات های تازی نوشت که نادرست خواهد بود مانند :

اطریش = اتریش .

ایطالیا = ایتالیا .

پرتقال = پرتغال .

فبرس = فبرس .

خطا و ختن = ختا و ختن .

انتاکیه = انتاکیه .

طرابلس = ترابلس .

پتر = پتر .

سقرات = سقرات .

فیثا غورس = فیساغورس .

ارسطو = ارسطو .

بظلمیوس = بتلمیوس .

بقرات = بقرات .

افلاتون = افلاتون .

ناپلئون = ناپلیون .

سوئد = سوئد .

پترس = پترس ...

۱۲ - بسیاری از جاها - رودها - کوه ها - ده ها و شهرهای ایرانی نامهای تازی دارند که بسیار شرم آور است این نامها باید به پارسی برگردانده شوند مانند :

الف - نام کوه ها:
الله اکبر - در دره گز
هزار مسجد- در سرخس
امام حاضر- در بجنورد
خواجه قنبر- در گنبد کاوس
بابا احمد- در دامغان
علی جمال- در فردوس
کوثر- در زابل
تخت سلیمان- در گیلان
صلوات- در تیریز
کبیرکوه- در لرستان
صالح- در اسپهان
رحمت- در شیراز
قاضی- در اسپهان (قاضی: ریشه اش کادیک پهلوی است)
حیدر بابا- در آذربادگان..

ب - نام شهرها:
مشهد (توس)
نجف آباد
زاهدان
شهرضا
رضاییه (اورمیه)
قصر شیرین (کاخ شیرین)
بندرعباس
صومعه سرا
تریت جام
تریت حیدریه
قره ضیاء الدین (در اورمیه) ...

پ - نام شهر های کوچک:
حسن کیاده
سرولایت
آستانه اشرفیه
قصر غنند (در سیستان و بلوچستان)
اسدآباد
مهدی شهر (در سمنان) ...

ت - نام روستاها مانند:
احمد آباد
علی آباد
جعفرآباد
مهدی آباد
تقی آباد
نقی آباد
صالح آباد
نصرت آباد
چنت آباد
شمس آباد
اسلام آباد

ج - نام گزیره ها: مانند گزیره ابوموسی
چ - نام تیره ها مانند : خزاعی - قرابی - بویراحمدی - شیبانی - شاملو - ذولفقاری ...
خ - نام جاهای دیگر مانند: حوض سلطان - مشهد مرغاب - تخت سلیمان - نقش رجب - قدمگاه ...

۱۳ - گروهی واژه های ناب پارسی را جامه تازی می پوشانند و به گونه تازیان بر زبان می آورند و یا ناخودآگاه در نوشتارها به کار می گیرند مانند واژه های :

براق = پر برغ - برغدار
بزار = بز فروش (بزه مانند گز = پارچه).
بقال = باغلا فروش.
خمار = می فروش، آب ناز فروش، خمر فروش، باده فروش.
سیاس = سیاستمدار، سیاست پیشه.

شیاد = شیدگر.
طبّال = تیل زن.
عشاق = اوشاغ (این واژه افزای «عاشق» تازی نیست و نام آوازی است در دستگاه راست).
علاف = الف فروش.
غداره = غداره.
غمّار = غمزه گر.
قناد = غند فروش.
کفّاش = کفشدوز، کفشگر.
مُدَمَق = دمغی (سر به هوا، پکر، نادان).
مزبله = زباله دان.
مزمّن = زمان دار (کهنه).
مسلول = سل دار.
مسیل = سیلگاه.
مغموم = غمدار.
مفتول = فتیله ای.
ملکوک = لکه دار.
مُهور = مهر شده.
نَرَاد = نردباز (در بازی شترنگ یا شترنج).

۱۴ - در هم آمیختگی و نا بهنجاری در زبان پارسی تا بدانجا دامن گستر شده که بسیاری از نام های پارسی و نام جاها با وات های تازی نوشته می شوند مانند:

الف - نام آدمیان
کیومرث = کیومرس
قباد = غباد
طهمورث = تهمورس
طبری = تبری
طبرسی = تبرسی
طبسی = تبسی
طهماسب = تهماسب

قاراپط = بهر نخست این واژه {کارا} در زبان پارسی باستان در چم لشگر و سپاه بوده است، بهر دوم آن {پت} در چم نگهبان- پاس دارنده و سرپرست است که رویهم رفته می شود: {فرمانده سپاه- سپهبد یا ارتشبد}، در زمان هخامنشیان بسیاری از فرماندهان سپاه ایران از سوی شاهنشاه از میان ارمنیان برگزیده می شدند، از این رو ارمنیان این برنامه را هنوز هم مانند نام بر فرزندان خود می گذارند ولی شوربختانه این نام زیبای ایرانی را بجای {قاراپت} بنا درست {قاراپط} می گویند و می نویسند و آن را یکسره از بار خود تهی می گردانند.

قارن = غارن
قابوس = غابوس، کاوس
بسطامی = بستامی
طرشستی = ترشستی
طالقانی = تالغانی، تالکانی

ب - نام جاها:

ابرقو = ایرکوه، ابرغو
ازقند = ازغند

اصطهبان = استهبان، ریشه آن ستهیدن در چم دلیری کردن است.
اصفهان = اسفهان- اسپهان.
اقلید = اغلید(کلید، گشاینده)

بافق = بافغ - بافگ.
 بسطام = بستام
 بیهق = بیهغ - بیهگ (= جایگاه خوب، ریشه آن بیهه و بیهگ است)
 جوشقان = جوشغان - جوشگان.
 جیحون = جیهون.
 چهار محال بختیاری = چهار مهال بختیاری (مهال = مه {بزرگ} + هال = آرام و آرامش و آسودگی، این واژه در چم {جایگاه سامان} - {آرامش فراوان} یا {آرامش گاه} می باشد، می توان آنرا از مه = کوچک شده ماه + ال پسوند جا دانست که چم آن میشود : جایگاه ماه).
 خرقان = خرغان و خرگان.
 دیلمقان = دیلمغان و دیلمگان = جایگاه دیلمیان.
 سقیز = سغز و سگیز (= انگم درخت - پیره درخت) .
 سمرقند = سمرغند و سمرگند.
 سنقر = سنغور.
 سولقان = سولغان و سولگان (= جای بلند - سرزمین بلند).
 سیحون = سیهون.
 طالش = تالش (ریشه اش کادوس و کادوش که نام تیره ای دلاور در ایران باستان و پیش از تازش تازیان به ایران بوده است) .
 طالقان = تالغان و تالگان و تالکان (در چم: آبگیر، و نام گونه ای درخت و نام بوته های خوشبوی کوهی).
 طبرستان = تیرستان.
 طیس = تبس (از ریشه تب در چم گرما = سرزمین گرم).
 طخارستان = تخارستان.
 طرشت = ترشت.
 طرقیه = ترغیه و تورگیه.
 طسوج = تسوج و تسوگ (= یک چهارم دانگ - امروز تسو در چم {ساعت} تازی که خود دگرگون شده {سایه} پارسی است به کار می رود) .
 طوس = توس، (زادگاه فردوسی بزرگ و نام پایتخت خراسان که آنرا به نادرست {مشهد} نامیدند که نامی است در خور تازیان و تازی پرستان).
 طهران = تهران.
 طیبات = تایباد.
 عراق = اراک (= زمین پست و گود - کنار آب) .
 عشق آباد = اشک آباد (نام پادشاهان اشکانی) .
 قانن = غاین و کاین (از ریشه ی کاوین در چم جایگاه کیان).
 قابوس (کنبد قابوس) = گنبد قابوس یا گنبد کاوس.
 قافلانکوه = غافلانکوه.
 قروه = غروه و گروه (در چم کلبه) .
 قزوبین = غزوبین و کاسپین.
 قشم = غشم و گشم.
 قفقاز = غفقاز.
 قلات = کلات. (دهی در شیراز و بخشی در خراسان نزدیک مرز شوروی در چم: دژ و ده در روی کوه و برج و باروی استوار و بلند).
 قلّهک = غلهک و کلهک.
 قم = غم و گوم (= زمین پست و گود و پایین) .
 قمصر = غمسر و گمسر (= کی سر در چم کیان سر).
 قهستان = غوهستان و کوهستان و کهستان.
 قهندژ = غوهندژ و کهن دژ (در چم آرک شهر و دژ استوار و پایدار و کهن).
 قوچان = غوچان.
 کوچصفهان = کوچسفهان.
 قومش = غومش - کومش - کومس = کم همانند گم + سین پسوند در چم جوی های زیرزمینی و زمین پست و گود).
 قونیه = غونیه.
 محلات = مهلات (ریشه اش مه + کلات = در چم دژ بزرگ ساخته شده بر روی کوه).
 ممقان = ممغان و ممگان.
 نطنز = ننتز .
 نغده = نغده و نگده ...

۱۶ - در زبان پارسی نشانه افزای واژه ها: {ان} و {ها} می باشد که جانداران را با {ان} و گیاهان را گاه با {ان} و گاه با {ها} و بیجان ها را با {ها} افزون می کنند. تازش بدهنچار زبان و واژه های تازی به زبان پارسی آن چنان است که بسیاری از واژه های ناب پارسی با ندانم کاری جامه تازی به خود گرفته و به گونه ی تازی افزون شده اند آنچنان که در نوشتارهای بزرگان و استادان سخن نیز جا باز کرده و آن ها را نیز دچار لغزش و نادرست نویسی کرده اند. نمونه های زیر ژرفای این لغزش را نشان می دهند:

- آداب (ادب ها).
- آرا (رای ها).
- آفات (آفت ها).
- اباریق (ابریغ ها).
- اتانین (تون ها = گلخن ها).
- اتراک (ترک ها).
- اجناد (جُند ها = کُند ها در چم لشگرها).
- اجناس (جنس ها).
- أدبا (ادبمندان - ادیبان).
- ادبیات (ادبی ها).
- ادوار (دوره ها).
- ادیان (دین ها).
- ارایک (اریکه ها).
- ازمنه (زمان ها).
- اساطیر (استوره ها).
- اساتید (استادان).
- اغلاط (غلت ها).
- افاغنه (افغانی ها).
- افلاک (فلك ها).
- اقلام (علم ها).
- اکاسره (کسرها).
- اکتاف (کتف ها).
- اکراد (کردها).
- اکفال (کفل ها - کیل ها).
- الوار (لرها).
- امواج (موج ها).
- اموال (مال ها).
- امیال (میل ها).
- انابیر (انبارها).
- انوار (نورها).
- اویاش (آباش ها).
- اوتار (تارها = زه ها).
- اهداف (هدف ها).
- ایلات (ایل ها - این واژه ترکی مغولی است).
- ایوانات (ایوان ها).
- بازرسین (بازرس ها).
- باغات (باغ ها).
- بذور (بذرها).
- برامکه (برمکی ها).
- براهمه (برهمی ها).
- برنامجات (برنامه ها).
- بروات (برات ها).
- بروج (برج ها).
- بساتین (بستان ها).
- بلابل (بلبل ها).
- پلایا (پلا ها).
- بنادر (بندرها).
- ترشیجات (ترشی ها).

ترهات (ترهه ها). تلامذه (تلمیذها).
 تنابله (تنبل ها).
 تنانیر (تنورها).
 تنقلات (نغل ها).
 تواریخ (تاریخ ها).
 جواشن (جوسن ها).
 جواهر (گوهرها).
 خرافات (خرافه ها).
 خیالات (خیال ها).
 خیرات (خیرها).
 خواتین (خاتون ها = این واژه ترکی مغولی است).
 خوانین (خان ها = این واژه ترکی مغولی است).
 دُرر (دُرها = مروارید).
 دراهم (درهم ها).
 دساتیر (دستورها).
 دستجات (دسته ها).
 دستورات (دستورها).
 دفاتر (دفترها).
 دهاقین (دهگان ها).
 دهالیز (دهلیزها).
 دواوین (دیوان ها).
 دهور (دهرها).
 دیالمه (دیلمی ها).
 رساتیق (روستاها).
 رسوم (رسم ها).
 رنود (رندها).
 روزنامجات (روزنامه ها).
 زنادقه (زندیک ها).
 سبزیجات (سبزی ها).
 سفارشات (سفارش ها).
 سلایق (سلیغه ها).
 شمیرانات (شمیران ها).
 شنون (شان ها).
 شنونات (شان ها - دویار افزا شده و افزا در افزاست و نادرست در نادرست است).
 شواهین (شاهین ها).
 صفوف (سف ها).
 صنادیق (سندوغ ها).
 طبقات (تبغه ها = گروه ها و اشکوب ها).
 طوالش (تالش ها).
 عساگر (اسکرها - لشگرها).
 علوفه (الف ها).
 فرادیس (فردیس ها - پردیس ها).
 فرمایشات (فرمایش ها).
 فلاسغه (فیلسوف ها).
 فهارس (فهرست ها).
 قانات (غاین ها - کاوین ها).
 قوانین (غانون ها).
 کارخانجات (کارخانه ها).
 کاغذجات (کاغذها).
 کُررات (کره ها).
 کنوز (کیزها).
 گرایشات (گرایش ها).
 گزارشات (گزارش ها).
 گمرکات (گمرگ ها).

نشوش (لش ها).
لوزتین (لوزه ها = بادامک های گلو).
مسکوکات (سکه ها). مهورات (مهر شده ها).
مناجیق (منجیغ ها).
میادین (میدان ها).
میوه جات (میوه ها).
نغمات (نغمه ها).
نکات (نکته ها).
نگارشات (نگارش ها).
نوامیس (ناموس ها).
نوشتجات (نوشته ها). وزرا (وزیرها) ...

۱۷- واژه های نادرست فارسی که به تازی نوشته شده اند:

آذوقه: آذوغه (ریشه اش آذوک و آذوی اوستایی در چم خوار و بار، ره توشه و توشه است) .
آروق: آروغ: باد گلو .

اباریقون: اباریغون (درختچه ای است از گیاهان گلبرگ پیوسته با میوه های سرخ و کوچک).
ابریق: ابریغ (آبریز و آوند سفالین، آبدستان، کوزه، آفتابه، تُنگ آب، کوزه می، جام می، (ریشه اش آبریک و آبریز در چم آوند آب است).

ابلق: ابلیغ و ابلیک (چند رنگ . پیسه . خلنگ (همانند پلنگ) .

ابوظیلون: ابوتیلون (گیاهی با گل های زرد رنگ).

اثیر: اسیر (سپهر آتشین، آسمان بالا، چرخ آتشین) .

احوال: افزای {حول} تازی است که بجای {هال و جاور} که واژه های پارسی هستند به کار برده می شود. این واژه آرش را که در پارسی از آن خواسته می شود ندارد و در تازی به چم {دور زدن و گردش و چرخش و چرخیدن} است . در فارسی گاه آنرا افزا در افزا به گونه {احوالات} نیز در می آورند و چم پارسی را از آن می خواهند که نادرست تر است . برابر های این واژه در زبان پارسی بگونه ی زیراند :

چند و چونی، چگونگی، آرامش، آسایش، آسودگی، کار و بار، سامان، تاب و توان، نیرو، جاور (همانند باور) هنجار، سرگذشت، آمیزه، خوشی، شادی، روش.

در این سروده غتران تبریزی نیز به همین گونه آمده است :

همیشه ایزد بیدار و خلق یافته خواب

همیشه گردون گردان و خلق یافته هال

واژه {هال} در بسیاری از همکردها و آمیخته ها به کار رفته است که همه جا بنا درست با {ح} تازی نوشته می شوند مانند:

هال آمدن: فریه شدن، بهبود یافتن، به هوش آمدن، شادی .

سر هال بودن: شاد بودن، آسوده بودن، آرامش داشتن .

از هال رفتن: بیهوش شدن، آرامش را از دست دادن.

از هال هم آگاه شدن: از چگونگی یکدیگر آگاه شدن .

زبان هال: زبان دل، چگونگی، نهاد خواهی.

هال جستن: جویای چگونگی بودن .

هال گرفتن: آرامش را برهم زدن، رنج دادن، آزار دادن، دلگیر شدن، رنجیده شدن، شادی دادن، مهر دادن. آرامش دادن،)

این همکرد دو چم وارون هم دارد و بسته به آن است که چگونه گفته شود) .

هال بردن: همانند {هال گرفتن} .

رفاه هال: به افتاد، بهبود هال، بهزیستی، بهزیوی.

هال دادن: شادی بخشیدن، آرامش دادن، مهرورزی.

هالت چگونه است؟ چگونه ای؟ چه بر تو میگذرد؟ تندرستی ات چگونه است؟

هال داشتن: شاد بودن، شکیبا بودن، بردباری.

هالی به هالی شدن: دگرگون شدن، از این رو به آن رو شدن.

هالی شدن: پی بردن، آگاه شدن، دریافتن .

هالی کردن: آگاه کردن، آموختن، یاد دادن.

پریشان هال: آشفته، دلنتگ، دلگیر، به هم برآمده، نگران، پریشان دل، پشولیده، پریشیده، پژمان، سرگشته. پژولان، بیچان

دل، شوریده دل، شوریده هال، بد هال .

پوشیده هال: ناشناخته، ناشناس، نا آشکار، نهان داز .

پیروز هال: کامکار، کامروا، کامیاب.

مرفه هال: (این واژه را مرفه الحال می نویسند که هم هال را به تازی نوشته اند و هم الف و لام تازی بر سر آن داده اند): تن

آسان، آسوده دل، آسوده هال .

از واژه { هال } همکردها و آمیخته های فراوانی در دست است که هر کدام را به تازی بنویسند نادرست است . همچون نمونه های دیگر:

دو واژه { احوالات } و { احوال پرسی } که به وات تازی نوشته می شوند نادرستند و باید به وات پارسی نگاشته شوند . از سویی دیگر این دو واژه به گونه تازی افزون شده اند که در زبان پارسی جایی ندارند و باید به گونه زیر گفته و نوشته شوند :

احوالات: هال ها، چند و چونی ها، چگونگی زندگی، تاب و توان ها، آرامش و آسودگی ها، آنچه که می گذرد.
احوالپرسی: هال پرسی، بهبود پرسی، تن پرسی، به پرسی.

آرضه- آرزو: موریانه.

آرق: آرخ و اوروغ: کفک، کپک (در خراسان اورغ و پوچو می گویند).

ارقیطون: ارغیتون: گیاهی است.

ارقان- ارغان: بیماری یرغان، بیماری زردی، زرد تنی.

آرقه- آرخه: بیبک، دریده، نیرنگ باز، پشت هم انداز، دو رو، زیرک، بیشرم، پر رو، بد جنس، سود جو، کلاهبردار، آب زیرکاه .

آزلیات- {ازل} واژه ای فارسی است، ریشه اش (آسر) نباید آنرا با (آت) تازی افزود، باید: ازلی ها یا (اسرها) نوشت، چم این واژه: همیشگی ها، دیرینگی ها، بی آغاز و بی انجام، بی پایان، و جاویدان است.

آزلیت - ازلی بودن: جاودانگی، دیرینگی، هرگز، از آغاز، پایدار.

آساطیر- آستوره ها: داستان، سرگذشت، افسانه های تاریخی، داستان های پنداری، افسانه های پیشینیان، داستان پنداری. آساطیری- آستوره ای: افسانه ای، داستانی، پسان آستوره.

استبرق - استبرغ و استبرگ: دیبای کلفت، پارچه زربفت.

آسطرلاب - آسترلاب: ستاره سنج، ستاره اندازه گیر، بخت خوان.

آسطقس - آستقس: مایه، ریشه هر چیز، مایه نخستین در آفرینش، ریشه مایه آفرینش، آخشیح، چهار مایگان: آب و خاک و باد و آتش، استخوان بندی هر چیز، ریشه بن، پایه .

آسطوره - آستوره : نگا به « اساطیر » .

آسطوقودوس- آستوقودوس (استوخودوس): گیاهی است برای پزشکی، گیاهی خوشبو .

آسطول - استول: گروهی از کشتی ها، کشتی جنگی.

آسطونه - استونه (استون، ستون): ستون، پایه، دیرک چادر.

آسف - آسف: پیشوای دینی ترسایان، کشیش ترسایان.

آصطبل - استبل: ستورگاه باره بند.

آصطخر - استخر: آبگاه بزرگ، جای شنا، نام شهری در فارس.

اطلس - اتلس: پرنیان، ابریشم، پارچه بی برز، هموار، سوده، پرند .

اطلس پوش - اتلس پوش: توانگر، دارا، سرمایه دار، توانمند.

اطلسی- اتلسی: گل شیپوری، رنگارنگ، زیبا، خوش نما، گران.

اطو - اتو: چروک گیر، چروک بردار، چروک زدا .

افاقیا - اغاغیا و اکاکیا: درخت گل ابریشمی از تیره پروانه .

اقلام - عَلم ها از ریشه ی {کلوم پهلوی}. (نگا به قلم): کیک ها، خامه ها، جنس ها، بخش ها. گونه ها، ریزه ها.

اقلیم - اِغلیم : کشور . سرزمین . مرز و بوم . بوم و بر .

اقیانوس- اغیانوس: پهن دریا . جهان دریا . شاه دریا . بزرگ دریا . فراگرد آب . دریا پهن . پهناب .

اوباش- ویش ها: لات ها . مردمان پست . ولگردها .

بابا قوری- بابا غوری: چشم آماسیده . چشم ورغلمبیده .

باسلق - باسلوغ: شیرینی زنجیره ای .

باسلیق - باسلِغ: شاهرگ بازو .

باطلاق - باتلاغ: مرده آب . مرداب .

باقلا - باغلا (باکلا - بوکلی): نهاندانه . کالوسک . سبز دانه . کوسک .

باقلوا - باغلوا: لوزینه . آمیزه . آرد و شیر و روغن و بادام .

باقلی - باغلی (باکلی - بوکلی): همچون باغلا .

بدرقه - بدرغه: نگهبان . رهبر . دنباله روی . پس وازی .

بُراق - بُراغ: تند چهره . تند رو . خیره . شگفت زدگی .

بریط - بر بت: ابزار خنیاگری . ساز . نای نرمه . گونه ای سه تار .

بردیق - بردیگ: راه سنگلاخی . کوره راه . مردم پیاده .

برق - برغ (در زبان دری برخ): ریشه این واژه {ورغ} و {وراغ} است در چم: فروغ . روشنایی . زبانه آتش . تابش .

برقول - برغول (برکول): کمان . کوزه شیشه ای . کشتی کوچک .

بزاق - بزاع - بوزاع - بوزاک: آب دهان . خبو . تف . خدو .

بستوقه - بستوغه و بستوک: آوند سفالین .

بشقاب - بشغاب، ریشه اش پتیشخوار: (گروهی آنرا ترکی میدانند که درست نیست، {پتیشخوار} در درازای زمان {بشقاب} و {بشغاب} شده است. به آن: آستک (همانند دستک) - دوری - گردآوند و سکورچه نیز گویند.

بط - بت: مرغابی .

بُطر - بُتر و بوتر: پوچ . هیچ . بیهوده .

بقال - بوکلی فروش: باغلا فروش . خوار و بار فروش .

بقچه - بقچه و بوغچه: (ریشه اش : بغ = برآمدگی و انباشتگی + چه = نشانه کوچک کردن) در چم: جامه دان . زرمه . بلغنده . بشگیر .

بلغاق - بلغاغ (بلغاك): آشوب فراوان . هرج و مرج . بلبشو . ریشه اش : (بول و بل = فراوان + غاك = آشوب) .

بلوط - بلوت : مازو .

بنداق - بنداغ: کلاه درویشان .

بوالهوس - بول هوس: (بول و بل = فراوان + هوس = خواسته) . چم این واژه : هوس بسیار - هوسباز - پر هوس .

بوق - بوغ: کرنا . زنگ بلند . شیپور .

بوغلمون - بوغلمون: پیل مرغ . فرش مُرو (فرش = زیبا + مُرو (همانند گرگ) = مرغ . در چم مرغ زیبا .

بهق - بهغ (بهك): لك و پیش . كك و مك . خال خال تن .

بیدق - بیدغ: درفش . پرچم . پیاده در بازی شترنگ (ریشه بیدق - پیاده و پیداك است) .

بیرق - بیرغ: پرچم . درفش .

بیطار - بیتار: دامپزشک .

بُیق - بُیغ - توپوغ: زبان گرفتگی . تته پته کردن .

تَنق - تَنغ - توتوغ: ریشه اش {تخشاش}: پر تلاش . کوشا . نافرمان . سرکش . سرپیچ . يك دنده . لجباز .

تریاق - تریاك: فرآورده خشخاش . شیرخ خشخاش . پادزهر . نوشدارو .

تَق تَق - تَغ تَغ: سداي کوبیدن چیزی .

جائلیق - جاسلیغ: مهتر ترسایان .

جانه - جایزه: (ریشه اش : جا + زه) : پاداش . شادیانه . ارزانه . داد شاد . شاد داد .

جُرَبزه - جُرَبزه: زیرکی . توانایی در کار . شایستگی . گستاخی . دلیری . پر دلی . بیببایی . بی پروایی . نترسی . یارایی .

جریب - گریب و گریو: ده هزار گز . اندازه ای است .

جَزیه - گَزیه: باج و خراج . ساو . باژ . گزیت .

جَعبه - جابه (از جا + به): ترکش . تیردان . کارسان . کیووت . مجری (همانند فرزی) . کیبوت (در پهلوی) . شِگا (همانند بپا) .

جَلبِقَه - جَلبِقَه: نیم تنه بی آستین . نیم بال .

جناق - جناغ: دامنه زین . استخوان دو شاخه .

جُند - گُند: لشگر . سپاه . ارتش .

جَنقُولك - جَنقُولك: ادا . آزار . سردواندن . بازی درآوردن .

جَوال - گَوال: تاجه . لنگه بار . انبان بزرگ .

جوراب - گوراب: پای تابه . پای کشان .

جوالق - جوالغ: (ریشه اش جولخ) : جوالدوز . بارجامه . خورجین .

جوز - گوز (همانند موز): گردو .

جوزقند - گوزغند: گرد و آگند . گوز غند .

جوهر - گوهر: هستی . بنیاد . ریشه . بن . نژاد .

جولق - جولغ و جولخ: جوله و جولاه . پارچه پشمی .

جولقی - جولغی و جولخی: پشمینه پوش .

جَهَم - گَهَم: دوزخ . دمندان . آتش سرا . سوزانگاه .

چاق - چاغ: گنده . فریه . (گروهی آنرا ترکی میدانند که درست نیست) .

چاقالو - چاغالو: فریه . گنده .

چاقو - چاغو: ریشه اش چاکو .

چیق - چوپوغ و چیغ: ریشه اش چو + پوک (پوک یا پك زدن) : ابزار دود کردن . پوک کار . پوکنده (همانند خورنده) .

چقاچاق - چکاچاك: سداي برخورد شمشیرها .

چق چق - چغ چغ: سداي برخورد چند چیز به هم .

چقچقه - جغجغه: بازیچه بچه ها .

چَقَل - چَقَل (چون زبل) : سفت . سخت . میوه نارس .

چَقَلی - چوغولی و چَقَلی: دادخواهی . سخن چینی . گلابیه . بد گویی . گزارشگری .

چَلقوز - چَلقوز: بدکار . نادان . نا آرام . آزرده . سرگین مرغ . دشنام .

چهار سوق - چهار سوغ و چهار سوك: چهار سو . بازار .

چهار طاق - چهار تاغ: باز . گشاد . شیوه ساختاری بازارهای ایران .

حال - هال: چگونگی . چند و چونی آرامش و آسایش . جاور (نگا به احوال) .

خربا - هورپا: جانور آفتاب پرست .
 حلیم - هَلیم: هریسه . کشکبا . نرمنه خوراك .
 حنا - هَنا (ریشه اش یرنا) : مایه رنگین از برگ درخت هَنا . سُرخینه .
 حور (حوری) - هور (هوری) : زن زیبا . دلربا . درخشان . همانند خورشید .
 حوله - هوله: دانه چین . آب چین . آب گیر . آب خشک کن .
 خانقاه - خانگاه - خانگاه: نیایشگاه .
 خراطین - خراتین: کرم سرخ زنگ در گل .
 خرطوم - خرتوم: بینی پیل . پوزه پیل . پیل پوزه . سنسور . بینی دراز .
 خریطه - خریته: کیف نامه ها . کیسه پول .
 خناق - خناغ (خناگ) : گلو گرفتگی . چرکین گلو . خفگی آور .
 خندق - خندغ - کندک: (ریشه اش کنده) . گودال . راه آب بزرگ .
 خورنق - خورنغ (خورنگ و خورنگه): کاخ بلند و با شکوه .
 خیط - خیت: بور . پکر . شرمنده . شرمسار . سرافکنده .
 داحول - داهول - داخول: دام و تله شکارچیان . مترسک . آدمک .
 دایره - داریه - دار: دف .
 درقه - درغه (درگه) : سپر چرمین و زره .
 دق - دغ: مردن . درگذشت . از رنج مُردن .
 دق - دغ و دک: کوبیدن در . کوبیدن چیزی بر چیزی که از آن صدا درآید .
 دلغک - دلغک: خنده دار . خنده آور . ادا درآر . پست . زیون . فرومایه .
 دمی - دمیغ (دمگ): پکر . گیج . نادان .
 دوانق - دوانغ : افزون {دانغ} که ریشه اش {دانگ} در چم یک ششم درهم .
 دقن - دغن - زغن: (ریشه اش زنج است) در چم زنج - چانه .
 رازقی - رازغی (رازگی): سوسن سپید .
 رای - رای: اندیشه . خرد .
 راوق - راوغ - راوک: پالونه . کاسه می خوری . ساف کن .
 رستاق - روستاک: ده . دیه . روستا .
 رصد - رسد: کمینگاه . چشم دوختن . خیره شدن . چشم انداز . دیدانداز . نگرش . دید دوز . چشم دوز .
 رضوان - رزوان و رزبان (رز = باغ + وان و بان پسوند) : باغ . گلستان .
 رطل - رتل: نیم من . پیاله بزرگ می . جام می .
 رقص - رقس - رخس (ریشه اش رخس): رخسیدن . رامشگری . پای کوبی . وشتن . وشتیدن .
 رمق - رمغ (رمگ): نای . توان . توش . تاب . نیرو . مانده جان .
 رونق - رونغ: (ریشه اش رونک و رونیک) : زیبایی . درخشندگی . تابش . درخشان . فروغ . روشنی . تر و تازگی . شادابی .
 رنگ و روغن داشتن . نمک (همانند روان) . سامان . نمود . بها . ارزش .
 رویا - رویا: خواب خوش . تیناب .
 ریق - ریغ (ریگ) : نیرو . توان . بازمانده جان .
 زرداد - زراد: (ریشه اش زره) : جنگ افزار . جنگاچ .
 زرق - زرغ - زرگ: (ریشه اش زر و زرگون) : رخشنده . زر مانند . روشن . درخشان .
 زرق و برق - زرغ و برغ: آرایش . خوسازی . رنگ و روغن دار . روشن . درخشان . ورسازه . پر نما . پر فروغ . پر درخشش .
 زرنیق - زرنیغ - زرنیخ: سنگی کانی در هم آمیزه .
 زعفران - زفران: چادی . چساده . مایه زرد رنگ از زیانه گیاه .
 زنیق - زنیغ (زنبک): نام گلی . سوسن . سوسن آزاد . گل پیل گوش .
 زندقه - زندغه (زندیک): پیروان آیینی پاک و مردمی . پا تازی . باورداران کیش مردمی . پاد آیین تازی .
 زندیق - زندیک: نگا به {زندقه} .
 زورق - زورغ : بلم . کرجی . ناو کوچک . ناوچه .
 ساعت - ریشه اش سایه: هاسر {مانند مادر، از پهلوی} . تسو (همانند همو) . زمان شمار . گاه نما . گهنما . هنگام . گاه .
 ساق - ساغ (ساک): شاخ . شاخه . از مچ تا آرنج دست . از غوزک تا زانوی پا .
 ساقدوش - ساغدوش (ساکدوش): دامان دار . همدوش . همراه اروس .
 ساقه - ساغه (ساکه): شاخه درخت و گیاه . دنباله لشکر .
 سخط - سخت : خشم بسیار . خشمگینی . ناخشنودی .
 سراج - چراغ
 سرادق - سرادغ (سرادک): سراپرده . چادر سرا . خرگاه . گرد دودی که پیرامون چیزی را فرا بگیرد .
 سفسطه - سفسته: سخن نادرست . سخن بیچانی . بد وانمودر . واژ فرنودر . شلوغ کاری در سخن . سرگردانی در سخن . سخن گردانی .

سق - سغ: کام . (سقف دهان نادرست است و باید گفته شود: سغ دهان = کام) .
سقف - سغف: ریشه اش {اشکوب}: بام . آسمانه . تاغ . آسمان سرا .
سقتفور - سغغور: ریگ ماهی .
سلیقه - سلیغه: خواسته . پسند . گزینہ . دید . روش . شیوه . گزینش . سرشت . نهاد . شیوه . هنر .
سماق - سماغ: سماک
سنجاق - سنجاغ: سوزن دکمه ای (گروهی آنرا ترکی میدانند) .
سنجاق قفلی - سنجاغ سگگی : سنجاغ چفتی . سگگ .
سنجاقک - سنجاغک: سوزنک دکمه ای .
سوق - سوک و سو: بازار . گوشه .
سیاق - سیاغ: سیاهه . روش . راستا . روند . روال . شیوه . رویه .
شان - شان: بزرگی . منش . آبرو . والایی . فرمندی . بلند پایگی . بالندگی . فرهت . شکوه . ارزش . فرهی . بودمندی . شایستگی .
شاطر - شاتر: زرنگ . چالاک . نان پز . نانوا .
شاقول - شاغول (شاهول - شاخول): آویزه . گلوله آویخته به نخ برای اندازه گیری کجی یا راستی پایه و دیوار .
شاقوله - شاغوله (شاخوله - شاهوله): ریشه منگوله دستار و پارچه .
شصت - شست: شش ده تا . تور ماهیگیری . درشت ترین انگشت .
شترنج - شترنگ - شترنج: بازی شترنگ .
شعبده - شاپده - شگبده: نیرنگ . فریب . تردستی . نبود نمود . نبود بود . ترفند بازی . چشم بندی .
شق - شغ - شخ: راست . کشیده .
شمع - شمه و شماله: سپندار . آتش فروز .
شمعدان - شماله دان: آتشدان . آرفروز .
شمعدانی - شمدانی: گل پامیک .
شمعک - شمک: ستون . شملک . پایه .
صابوته - صابوته: پیرزن .
صابون - صابون: (این واژه از ایران به اروپا رفته و ساوون شده است) .
صاروج - ساروج: (ریشه اش چاروگ) : آهگ و گل رس و خاکستر .
صاف - ساف: هموار . بی دست انداز . یکنواخت . سره . ناب . پالیده . بی آرایش . راست و درست .
صافی - سافی: ساف کننده . پالایه . غربال . پاکي .
صبا - سبا: نام بادی است .
صد - سد : شماره سد .
صدا - سدا: آوا . بانگ .
صراط - سرات (ریشه اش سیرت همانند خرد): راه .
صفر - سفر (از زفر و زفره): تهی . پوچ . هیچ . آغاز شماره . تیلہ . توشلہ . زفرہ (همانند برده) .
صفر - چرغ: مرغ شکار همانند باز و شاهین .
صف - سف : رده . رج .
صفیر - سفیر و سافیر: سوت دنباله دار . زوزه باد .
صلیب - چلیب و چلیپا: خاج .
صندل - سندل و چندل : درختی که چوبی خوشبو دارد .
صندلی - سندلی: چهارپایه نشستن . کرسی .
صنم - سنم (ریشه اش شمن): شمن . بت . دلبر . یار . دلدار .
صندوق - سندوغ
صنوبر - سنوبر: تیریزی سان . سروسان . ناژ . ناژو .
طاباق - تاباغ - تاباگ و تیگ: خشت پخته . آجر بزرگ .
طارم - تازم: خانه چوبین . دیواره . آسمان .
طارمی - تارمی: نرده .
طارونی - تارونی : جامه ابریشمی تیره گون .
طاس - تاس: تشت بزرگ . آوند . کلان . پیاله . ساغر . مهره .
طاس - تاس (ریشه اش تز همانند گز) : کچل . بیمو . سر ساف .
طاس کباب - تاس کباب : گونه ای خورشت و خوراکی .
طاق - تاغ و تاک: کمان . بام . ایوان . آسمان . خمیدگی ابرو .
طاق - تاغ: تک . یک . یکه . یکتا . تنها . لنگه .
طاقباز - تاغباز: بر پشت خوابیده . ستان خوابیدن .
طاقدیس - تاغدیس: چین خوردگی زمین .
طاق طاق - تاغ تاغ و تغ تغ: سداز شمشیر کوفتن و چیزی .

طاقه - تاغك و تاخك: زيتون تلخ . آزاد درخت .
 طاغه - تاغه: تاز . لا . بسته اي از جامه يا پارچه .
 طاقيه - تاقيه: كلاه بلند كله غندي . خي چين . دانه چين .
 طالار - تالار: راهرو پهن و بزرگ .
 طاليسفر - تاليسفر: ميوه بلوت . ميوه جوزبوييا .
 طاليقون - تاليفون: هفت جوش (آمیزه زر - سيم - مس - ارزيز - سرب و آهن و روى) . مس زرد .
 طاووس - تاووس: پرنده زيباي رنگارنگ .
 طباشير - تباشير: داروي گياهي .
 طبرخشت - تبرخشت: شيره گياهي .
 طبرخون - تبرخون: سرخ بيد . اناب .
 طبرخونى - تبرخونى: سرخ رنگ .
 طبرزد - تبرزد: نمك بلورين .
 طبرى - تبرى: وابسته به تيرستان .
 طبطاب - تبتاب: سداي كوبيدن .
 طبق - تبغ (ريشه اش تَبَك - تَبَنگ و تَبوك): خوانچه . آوند بزرگ .
 طبقه - تبغه: ته . تو . پوشش . اشكويه . رج . زينه . لايه . رده . برگ .
 طبل - تبل (ريشه اش دبل در چم شكم برآمده - تبر و تبير): كوس . دهل .
 طبلال - تبل زن: دبل زن .
 طپانچه - تپانچه: سيلى . جنگ افزار دستى . آسيب . كوهه آب .
 طپش - تپش: زدن دل . زدن رگ .
 طپوز - توپوز: دبوس .
 طپيدن - تپيدن: زدن دل . دل زنه . يکجا نشستن و تكان نخوردن .
 طخشيقون - تخشيقون: زير سر تير و نيزه و شمشير .
 طرز - ترز: روش . شيوه . سنجه . سنجش .
 طراز - تراز: نگار جامه . زيور جامه . فراويز . آرايش . زر دوزي . سنجش . هموار . برپا . بلند ياب . برابري .
 طرازيدن - ترازيدن: سنجيدن . هموارى . آرايش . سامان بخشى . بلندى سنج . بلندى ياب . بازده .
 طراوت - تراوت و تراود: (ريشه اش تر): تر و تازگي . شادابي .
 طربيله - تربيله: شبدر .
 طرح - ترخ: جوي آب . آبگير .
 طرحان - ترخان: بزرگ . فرمانده . رهبر .
 طرخشقون - ترخشقون: (ريشه اش تلخ شكوگ): كاسنى بيابانى . گياهي تلخ .
 طرخه - ترخه: آبگيرهاي كوچك . استخرهاي جلوي غنات ها و چاه آب .
 طرطانيه - ترطانيه: كرم خاكي .
 طرغلوديت - ترغلوديس: دم جنبانك .
 طرف - ترف: سود . بهره . بازدهى . بار و بر .
 طرفه - ترفه (همانند سرفه): چيزهاي نو و تازه و خوب . سود . بهره . دلير . بازبگر .
 طرنشول - ترنشول: گل آفتاب گردان . گل آفتاب گردش .
 طره - تره: موي پيچيده . زلف روي پيشاني . شكنج مو .
 طشت - تشت: ابزار آتشگاه . آوند بزرگ ته گود .
 طفشيقون - تفشيقون: گل پيام آور . گل پيك .
 طلا - تلا : زر .
 طلسم - تلمس: پيرامون بندي . نيرو ستايي . گره كاري . جادو .
 طلق - تلغ و تلك: برگه نازك . برگه بلورين يا شيشه اى . سنگى كانى كه نازك و شكنده است . زربرگ .
 طماطم - تماطم: گوجه فرنگي .
 طماله - تماله: مشك چوپان .
 طمطراق - تمطراق و تومتوراغ: فرو شكوه . خودنمايى . اهن و تولوپ .
 طناز - تن ناز: خرامان . كش خرام . پرناز . دلربا .
 طنبور - تنبور: ابزار رامشگري و خنياگري . ساز .
 طنز - تنز: شوخى . ريشخند . نگاه با گوشه چشم از راه سرزنش . سخن شيرين . سخن لوده . سخن گوشه دار .
 طنطنه - تنتنه: فر و شكوه .
 طنين - تنين: واكنش سدا . موج سدا . آواى زنگ دار .
 طوسى - توسى : خاكسترى . از مردم توس .
 طوطى - توتى: پرنده خوشرنگ و خوش سخن .
 طوفان - توفان: باد و باران تند . گردباد . رگبار . گرد و خاك تند .

طوق - توغ: (ریشه اش یوغ) : چنبره . گردن بند . هر چیز گرد . چرخه . زه . گلوبند . پاره .
 طومار - تومار: نامه بلند . نوشته دراز . لوله نامه .
 طیره - تیره: تاریک . سیاه .
 طیطو - تیتو : مرغابی . مرغ سنگخوار .
 طیفی - تیفی: گیاه پهن برگ .
 طیلسان - تیلسان: جامه گشاد و بلند . گونه ای کلاه .
 عبقر - ابعر: (ریشه اش اَبکار) : با گوهر . درخشنده . با شکوه . رسا .
 عبقری - ابغری: گوهرین . ریشه دار . پر فروغ .
 عرابه - ارابه: اراده . چرخ . گردونه .
 عراده - اراده: چرخ . گردونه . ارابه .
 عراق - اراك (ریشه اش ایراه) : زمین پست . پایین . زیر . کناره دریا . کنار آب . زمین هموار .
 عربون - اربون: (همانند ارزون) : پیش پرداخت . بهای کالا .
 عرض - ارز (همانند پلك) (ریشه اش ارز و ارج) : آبرو . والایی . گوهر . سرشت . جنم (همانند کلم) .
 عَرَضه - اَرزَه: (ریشه اش اَرز و اَرَج) : کاردانی . شایستگی . نیرومندی . ارزش . نیرو . توانایی . جریزه . کارآمدی .
 سزاواری . بایستگی . کاربری . کارگشتگی .
 عرعر - ارار: نام درختی است . صدای دراز گوش .
 عروس - اروس (اروسه در اوستا) : سپید پوش . بیوگان . وبو (همانند سبو) . دغد (همانند مرغ) . وبی (همانند همی در
 گیلان) .
 عسکر - تازی شده لشکر: (این واژه هیچ پیوندی با واژه { عسك } در چم بی تخم که تازی است ندارد) .
 عسل - اسل: منج (همانند گنج) . انگبین . انگوبین
 عصف - اسفر (اسپور) : گلرنگ .
 عطر - اتر: خوشبو .
 عقیق - اغیغ: پاکند . سنگ گرانبهائی درمانند .
 علف - الف: چرامین . گیاه . رستنی . رویدنی .
 عناب - اناب: ترخون . چیلانه . شیلانه .
 عنبر - انبر: داربوی . شاه بوی . بان .
 عنتر - انتر: بوزینه . میمون .
 عود - اود: سندهان . انجوج . گیاه خوشبو . داربوی . چنگ . ساز .
 عیار - ای یار: جوانمرد . جوان زن . راد . والا . بزرگ . ایران پرست
 عینک - آینک و آیینک: چشمزن .
 غلط - غلت: چرخیدن . غلتیدن .
 غَلَط - غَلَت: نادرست . پرت . نابه جا .
 غلطیدن - غلتیدن: چرخ زدن .
 غوطه - غوته (ریشه اش گود) : آب تنی . شنا . پاغوشی . درگودی آب شدن . آب بازی .
 غوطه خوردن - غوته خوردن: سر زیر آب فرو بردن . شناوری کردن . شنا کردن . آب تنی نمودن . پاغوشی .
 غوطه ور - غوته ور: در آب شده . آب باز . آب ورز . شناور . شناگر .
 فاتونیقی - فاتونیغی: بستان افروز .
 فارسطاریون - فارسناریون: گل شاه پسند .
 فاریقون - فاریغون: گیاه آبی .
 فاق - فاغ : شکاف علم . شکاف ریش .
 فاق - فاغ (ریشه اش فاژ) : باز کردن دهان .
 فانوسقه - فانوسغه و فانوسخه: جای فشنگ .
 فراتق - فراته (همانند گشاده) : گرد و شکری .
 فربانیون - پربانیون: گل همیشه بهار . گل مینا .
 فرسخ - فرسنگ .
 فسَاط - فسَوات (همانند پُرکار) : سراپرده . خرگاه .
 فسقلی - فسغلی: کوچولو . ریز . خرد . ناچیز .
 فطوره - فتوره: پارچه .
 فغفور - بَغفور: فرزند خدا .
 فق - فغ : درخت اولس . درخت ممرز .
 فقاع - فغاع و فوگان: آب جو . گونه ای می .
 فلقمونیا - فلقمونیا: دمل چرکین .
 فندق - فندغ (ریشه اش بندق) : دانه خوراکی .
 فنغلی - فنگلی: کوچولو . خرد . ناچیز . کوتاه . ریزه .



فوتنج - پودنگ و پودنه: گونه ای سبزی خوشبوی خوردنی .
 فوطه - فوته: دستار . رومال . لنگ گرمابه . گونه ای کلاه .
 قاب - غاب (ریشه اش کاب - گروهی ریشه اش را کابوک و کابک میدانند که در چم آشیانه پرندگان است) : چهار چوبه .
 فرنورجا .
 قاب کردن - غاب کردن: جا سازی .
 قابوس - کاوس: مرد خوش رنگ و رو .
 قاپول - غاپول: ناودان .
 قاتق - غاتغ: چاشن . نان خورش . خوراک (ریشه آن کاتخ و کتخ) .
 قاتق کردن - غاتغ کردن: به هم آمیختن . نانخورش را آهسته خوردن .
 قاتی - غاتی: درهم . آمیزه . آمیغ . به هم آمیخته .
 قاتی پاتی - غاتی پاتی: به هم ریخته . آمیغ شده .
 قاتی زدن - غاتی زدن: آمیختن . در هم کردن .
 قاتی شدن - غاتی شدن: در هم شدن . آمیخته شدن .
 قاتی کردن - غاتی کردن: به هم ریختن . در هم کردن . آمیختن .
 قادوس - غادوس (ریشه اش گاودوش): خم . بشکه . تغار .
 قار قار - غار غار : سداى کلاغ . برف . چند رنگه .
 قارت و قورت - غارت و غورت: داد و فریاد . شاخ و شانه کشیدن .
 قارچ - غارچ: سماروخ . گپگ . کلاه دیوان .
 قارن - غارن و کارن: از خاندان بزرگ ساسانیان و اشکانیان .
 قار و قور - غار و غور: سر و سدا .
 قاز - غاز: پیشیز . پول بی ارزش . پرنده آبی .
 قاس - غاس: وزغ . غوک . غورباغه .
 قاشق - غاشغ (ریشه اش کچه و کفچه) .
 قاضی - غازی و کادیک (ریشه اش کادیک پهلوی) : داور . دادور . دادرس . کادی .
 قاطر - غاتر: خر اسب . استر . چمن .
 قاطون - غاتون: نشادر .
 قاف - غاف و کاف: نام کوهی افسانه ای .
 قاف تا قاف - غاف تا غاف و کاف تا کاف: کران تا کران . سراسر جهان .
 قاق - غاغ (ریشه اش کاک): خشک . شکننده . لاغر . باریک .
 قاقا - غاغا (ریشه اش کاکا): شیرینی کودکان .
 قاقالیلی - غاغالیلی: شیرینی بچه ها .
 قاق شدن - غاغ شدن: زار و نزار شدن . لاغر شد . باختن در بازی . تیر به نشانه نشستن . پور شدن . باختن .
 قاقلی - غاغلی (ریشه اش کاکلی): خوراکی کودکانه .
 قاقم - غاقم (ریشه اش کاکم) : پستانداری از تیره سمور . دله .
 قالب - غالب (ریشه اش کالب و کالبد): کالب . اندازه . کالبد . پیمانه . پیکر .
 قالب سازی - غالب سازی: کالب سازی . ریخته گری .
 قالب گیری - غالب گیری: کالب گیری . اندازه گیری . پیمانه گیری .
 قالبی - غالبی: اندازه . کالبی .
 قانتاق - غالتاغ: کسیکه در سر و سدا راه انداختن بمانند است . نیرنگ باز . بد جنس . کلاهدار . شلوغ کن . داد و فریادی .
 قال قال کردن - غال غال کردن (غلغل): سر و سدا کردن . داد و فریاد . جیغ و داد . دار دار کردن . همه‌همه کردن هیاهو کردن .
 تند سخن گفتن . سخن دیگران را نادیده انگاشتن .
 قال کردن - غال کردن: شورش پدید آوردن . هنگامه بر پا کردن . دو به هم زدن . شلوغ کردن .
 قال گذاشتن - غال گذاشتن: چشم به راه گذاشتن . فریب دادن . تنها گذاشتن . گریختن .
 قالنجه - غالنجه: نام پرنده ای همچون فاخته .
 قالوس - غالوس: نوا . آواز . ترانه .
 قانقاریا - غانقاریا: مردگی بخشی از اندام .
 قانون - غانون (ریشه اش کانون): روش . آیین . داتی ها . دات . داد . آسا . فرسار . شیوه . گذار . دستگاه نوازندگی . ساز .
 قانوناً - غانونی: به دستور غانون . برابر غانون . داتانه . فرسارانه .
 قاورد - غاورد (همانند ناورد): گونه ای شیرینی . آرد و شکر و روغن .
 قاه قاه - غاه غاه: سداى خنده .
 قایم - غایم (ریشه اش غیم همانند دری): نهان . پنهان . نا آشکار . سفت . سخت .
 قایم انداز - غایم انداز: نردباز شایسته . شترنج باز استاد .

قایم بازی - غایم بازی: پنهان بازی . غایم موشك بازی .
 قایم موشك - غایم باشك و غایم موشك: بازی پنهان شدن . کمین کردن . نهن بازی . پنهان بازی . پنهان باشی .
 قبا - غبا در پهلوی (کباك): پوشاك بلند . پوشاك گروهی از تازی پرستان که دستار نیز بر سر دارند .
 قبراق - غبراق: چهار چشم شدن . از جا در رفتن .
 قبرغه - غبرغه (ریشه اش گیرگه): ابزار ورزش ورزشکاران . دنده . پهلو . مهره های کمر .
 قبه - غبه (ریشه اش گنبد و گنبه): گردی بالای هر چیز . گنبد . هر چیز شکم برآمده درون تهی . خوازه . کویله .
 قپان - غپان (ریشه اش کپان): ترازوی بزرگ . ترازوی يك پله . گزستون (همانند نمکدون) .
 قپ - غپ (ریشه اش کپ): گونه . چهره . رخساره . يك سوی رخ .
 قپی آمدن - غپی آمدن (کپی آمدن) : لاف و گزاف زدن . خود را نشان دادن . خود نمایی . دروغ گفتن . خود گنده نمایی .
 قچك - غچك (غزك): دستگاه نوازندگی .
 قد - غد (همانند شد) : يك دنده . لجباز . خودخواه . خود سر .
 قداره - غداره - كداره - كتاره: شمشیر کوتاه . خنجر مانند .
 قدقد - غدغد: آوای مرغ .
 قدك - غدك: کرباس رنگین .
 قدومه - غدومه : دانه گیاهی .
 قدیفه - غدیفه : آب چین گرمابه . دانه چین . تن خشك كن .
 قرابه - غرابه (در پهلوی : کراوه) : تنگ باده . تنگ می ناز .
 قراخان - غراخان : پسر افراسیاب . سپهسالار انوشیروان دادگر .
 قر - غر (همانند پل) : ورم تخم . فرورفتگی هر چیزی .
 قر - غر (همانند دل) : خرامش . چرخش کمر . ادا .
 قربان - غربان و کربان : جانفشانی . درد چین . یزش (همانند وزش) .
 قردادن - غردادن : پایکوبی . دست افشانی . خرامیدن . کمر چرخانی .
 قرص - غرس (همانند گرگ): پایدار . استوار . گردی . گرده (همانند پرده) . دانه . تا . کلیچه . کلوجه . سفت .
 قرط - غرت : شیوه ناپسند . ناشایست . کار نادرست . روش ناپخته .
 قرطه - غرته - گرته و کرته : پیراهن . نیم تنه . جامه کوتاه .
 قرطی - غرتی : بد کاره . هرزه . خود آرای سبك . ناشایستکار .
 قرقار - غرغار : گونه ای کبوتر .
 قرقاول - غرغاول : گونه ای پرنده . تذر و . ترنگ (همانند بلند) .
 قرقر - غرغر : غرولند کردن . زیر لب وزوز کردن .
 قرقر - غرغر: سداى چیزی که به گرد خود میچرخد . سداى چرخ . سداى گردونه آسیا .
 قرقوی - غرغوی : مار کوچک .
 قرقی - غرغی : باز شکاری کوچک .
 قرکن - غرکن : جوی نو کنده . آب کنده .
 قرمپوف - غرمپوف: نادان . بدکاره . زن به مزد .
 قرمدنگ - غرمدنگ : نادان . ناشایستکار . بدجنس . الدنگ .
 قرمز - غرمز : سرخ . شنگرف .
 قرنفل - غرنفل : گل میخك .
 قرچه - غرچه : یکی از نواهای ایرانی .
 قر و قربیله - غر و غربیله : ناز و کرشمه . ناز و ادا .
 قره سو - غره سو : نام رودخانه ای در آذربایجان .
 قزغند - غزاه (ریشه اش کجاوه) : پالکی . تخت روان . کجاوه .
 قز - غز - کز و کج : ابریشم . پرنیان . پرند .
 قسراق - غسراق : نادیان جوان .
 قسطاس - غستاس (ریشه اش غپان و کپان) : ترازوی بزرگ .
 قشقرق - غشقرغ : داد و فریاد . الم شنگه . جیغ و داد . هیاهو .
 قشقره - غشقره : جنجال . داد و فریاد . هنگامه . هیاهو .
 قشمشم - غشمشم : لوس . نر . خودستا . خوبین . خودآرا .
 قشنگ - غشنگ : زیبا . خوشرو . خوشگل . خوش اندام .
 قرنتینه - غرنتینه : ایستگاه بهداشتی . بهداری مرزی .
 قطران - غتران و کیتران: مایه ای سیاهرنگ . تریون (همانند گلگون) . سرو کوهی . شهری افسانه ای .
 قفس - غفس : زندان پرنده (ریشه کاژ فرانسه) .
 قفسه - غفسه : پهنه سینه . اشکاف . گنجه . رج و رده هر چیزی .
 قفیز - غفیز (ریشه اش کفیز) : اندازه گیری . يك دهم گریو (به تازی جریب شده است) . برابر با ده هزار گز .
 قفیناق - غفیناق (ریشه اش گگناك با سرکش زیر دو گاف) : این واژه همان است که امروز « خاگینه » شده است .

فُقُنْسُ - غُغْنُسُ : مرغ آتش .
 فُقُنُوسُ - غُغْنُوسُ : ککنوس . مرغ آتش .
 قَلَا - غَلَا : فلاخن . زاج سیاه . آرام . آسوده . ساده .
 قَلَاب - غَلَاب : آهن رسته دار سر برگشته . چنگک . آکچ . کجک . کژک .
 قَلَاب دوزي - غَلَاب دوزي : بافتني از ابریشم با گل و بوته .
 قَلَاب سنگ - غَلَاب سنگ : سنگ فلاخن . سنگ پرتاب . آزار دادن . امروز و فردا کردن . کار انجام ندادن . سردواندن .
 قَلَابَه - غَلَابَه : بند و زنجیر .
 قَلَابِي - غَلَابِي : نادرست . ناسره . دغلي .
 قَلَاچ - غَلَاچ (همانند گداز) : دمیدن به آتش . دم زدن به غلیان .
 قَلَاسَنگ - غَلَاسَنگ و کَلَاسَنگ : فلاخن یا سنگ غلاب .
 قَلَاش - غَلَاش (ریشه اش کلاش) : باجگیر . نیرنگ باز . فریبکار . گردن کلفت . مردم آزار .
 قَلَاشِي - غَلَاشِي : باج بگیری . نیرنگ بازی . فریبکاری .
 قَلْبَه - غَلْبَه (همانند کلبه) : چوب گاو آهن برای شیار .
 قَلْب - غَلْب (همانند دهل) : یک پیک آب . یکبار نوش .
 قَلْتَبَان - غَلْتَبَان : سنگ بام غلتان . زن به مزد . بدکاره . هرزه .
 قَلْعَه - کَلْبَه (ریشه اش کلات) : بارو . برج . دژ . باره . کلاته .
 قَلْفَتِي - غَلْفَتِي : یک جا . ناگهان . یهو .
 قَلْقَل - غَلْقَل : آوای برون آمدن آب از کوزه یا جای تنگ . جوشیدن آب و آوای می ناز در پیاله .
 قَلْقَلَك - غَلْقَلَك : کوزه دهان تنگ .
 قَلْقَلَك - غَلْقَلَك : خارش اندام که خنده میآورد . خارش خنده آور . آزار دادن .
 قَلْقَلِي - غَلْقَلِي : گرد . فربه . توپول .
 قَلْک - غَلْک : کوزه پول کودکان . پس انداز گاه کودکان .
 قَلْم - غَلْم (ریشه اش کلوم پهلوي) : خامه . کلك .
 از این واژه همکردهای بسیاری داریم مانند: غلم زدن . غلمزن . غلمزده . غلم کردن (از میان بردن . بریدن) . غلم سر کردن . غلم شدن . غلم شکستن . غلمکاری . غلمکار سازی . غلم مو (خامه . پتاره) . غلمی (زیبا - کشیده . بلند) . غلمی کردن . غلمی شدن . غلمه . غلمه کردن . غلمه زدن . غلمرو . آش شله غلمکار . غلمدست . غلم تراش . غلم خوردگی . غلمداد کردن . غلمدان . غلمستان (نیستان . نهالستان . بیشه) .
 قَلْمَبَه - غَلْمَبَه (ریشه اش کلمبه) : چیزهای درهم پیچیده . سخن نا آشکار و پیچیده . برجسته . ورامده . بغرنج . دشوار .
 کَنده .
 قَلْمَبَه گو - غَلْمَبَه گو : بغرنج گو . لاف زن . گزافه گو . پیچیده سخن .
 قَلَنْدَر - غَلَنْدَر ریشه اش (کلندر) : ویلان . سرگردان . بی بند و بار . ولنکار . دوره گرد . سر به بیابان . دست از همه چیز شسته . آزاد .
 قَلْوَه - غَلْوَه (ریشه اش کلوه همانند گریه) : گرد و دُرُشت . ورامده
 قَلْوَه کن - غَلْوَه کن : ریشه کن . پاره . سوراخ .
 قَلَه - غَلَه (ریشه اش کله همانند شده) : سرکوه . برآمدگی هر چیز . ستیغ . تارک . اوج . بالا . بلندی .
 قَلْيَا - غَلْيَا : زاج سیاه .
 قَلْيَان - غَلْيَان : گل خیزان . آتش سر .
 قَلْيَه - غَلْيَه : ریزه های گوشت .
 قَم - غَم و کَم (ریشه اش کم - کمب همانند دم و دمب) : گودی . زمین پست . زمین پایین . ته گود .
 قَمَار - غَمَار : بازی . منگیا .
 قَمَاشِير - کَمَاشِير : شیره کرفس کوهی .
 قَمْبِيل - غَمْبِيل : کرشمه و ادا (غر و غمبیل : ناز و ادا - خود چرخانی) .
 قَمْبُوز - غَمْبُوز : باد داشتن . خودپسندی . خود نشان دادن .
 قَمْرِي - غَمْرِي : فاخته . پرنده کوکو .
 قَمَصْر - غَمَصْر و کِي سر : (از ریشه کي و سر = کيان سر) .
 قَمَصُور - غَمَصُور : سست . از هم پاشیده . درهم ریخته . ناتوان . بی نیرو (ریشه آن : کم سو: در چم فروغ و کم روشنایی است) .
 قَمَقْمَه - غَمَقْمَه (ریشه اش کمکه): آوند کوچک آب . دبه آبی (کم همانند گم : در چم برآمده و درون تهی است .
 قَمَه - غَمَه : شمشیر کوتاه دولبه .
 قَمِيش - غَمِيش : ناز کردن . ادا درآوردن . کرشمه آمدن .
 قَنَات - غَنَات (ریشه اش کنده آب و از کندن است) : چاه کنده شده برای آب . کاریز . آبراهه . واژه « خندق » نیز از کندن است . نازی واژه « مقتی » را به چم لاروب و چاه کن از آن ساخته است .
 قَنَاد - غَنَاد ساز . شکر ریز .
 قَنَارَه - غَنَارَه و کَنَارَه : سیخ غلابدار گوشت فروشی . چنگک .

قناری - غناری (ریشه اش کناری . کاناری) : گنجشگ رنگارنگ و خوش آواز .
قناس - غناس : کج . کژ . ناهموار . ناجور . زشت .
قنبل - غنبل (ریشه اش گنبل همانند سنبل) : گرد و برآمده . درشت . تنومند . کپل . کفل .
قند - غند (ریشه اش کند همانند زند) : شکر بسته و فسرده .
قندرون - غندرون : گونه ای شیره درختی که آنرا میجوند . سغز .
قندیل - غندیل و کندیل : چلچراغ .
قن قن - غنغن : زبان گرفتگی . بد سخن گفتن . تته پته کردن . گویش این واژه همانند « وزوز » است .
قن قن - غنغن (همانند گلبن) : نغ زدن . سداى گربه هنگام خوردن . غرغر کردن . زیر لب سخن گفتن .
قنوده - غنوده : نترس . بی پروا . بیبک .
قو - غو : پرنده زیبا و سپید رنگ . بخش خشک درخت برای سوزاندن .
قواره - غواره و کواره : پارچه بریده شده به اندازه يك دست پوشاك . بسته پارچه . بیکر . اندام . ریخت . نما .
قوام - غوام و کوام : رسیدن . درست شدن . به جا آمدن . جا افتادن .
قوت - غوت (کود و کوت همانند بود) : خوراکي . خوردنی . نیرو .
قوت لایموت - غوت زندگی : غوتی که بتوان زنده ماند . خوردنی به اندازه زنده ماندن .
قوباغه - غورباغه : وزغ .
قورت - غورت : یکبار نوشیدن . بیک .
قورت دادن - غورت دادن : فرو بردن . اوباریدن .
قوز - غوز (ریشه اش گوژ) : برآمدگی در پشت کسی یا چیزی .
قوزك - غوزك (كوزك) : استخوان برآمده در دست و پا . (غوزك پا) .
قوقو - غوغو (ریشه اش کوکو) : آواز و نام پرنده ای . سداى خروس . آواى خروش . دکمه کلاه و پیراهن .
قوقولوقوقو - غوغولوغوغو : سدا و آواى خروس . آوازخوانی خروس .
قونج - غونج - کونج : رگ گرفتگی . مهره گرفتگی . کنجول شدن . درهم پیچیدن . درد شکم . درد پهلو . درد پشت . گرفتگی .
قهرمان - غهرمان (ریشه اش کهرمان از کر = کردن + مان = منش : در چم کاراندیش و به کار) . امروز در چم : دلاور . دلیر . پیکارجو . پهلوان . برنده . نامدار .
قهقهه - غهقهه - غهغه : خنده بلند و دنباله دار . (ریشه اش غاه غاه در چم بلند خندیدن) .
قهوه - غهوه - كهوه .
قیر - غیر : مایه سیاه رنگ . کرف (همانند کرج) . زفت (همانند چفت) .
قیراط - غیرات : نیم دانگ یا چهار جو و يك بیست و دوم دینار .
قیروان - غیروان (ریشه اش کاروان) : لشکر . زمین آباد .
قیروطی - غیروطی : موم روغن . رنگ سیاه .
قیسی - غیسی : میوه خشکه . برگه .
قیصر - غیصر (ریشه اش : کی + سر = کی سر که کسرا شده است و در رومی سزار) .
قیطان - غیتان : بافته شده باریکی از ابریشم یا نخ یا پنبه .
قیطران - غیتران : دارویی است گیاهی .
قیف - غیف : ابزار دهان گشاد و ته تنگ .
قیغال - غیغال : رگی است در بازو .
قیقاج - غیغاج : چپ و راست رفتن . چپ شدن . نشانه رفتن . تیر انداختن . سوار از پشت سر .
قیلی ویلی - غیلی ویلی : غنج زدن . خواهان شدن . غلغلك .
کنیسه - دگرگون شده « کنشت » فارسی است .
لعاب - لآب (ریشه اش لایه آب) : آب سفت شده . سفت آب . آب لایه . لیزابه . لیز آب .
لَباده - لَباده (ریشه اش لباد) : روپوش . روپوش نمودن .
لحیم - لَهِیم : جوش دادن . جوشگری .
لحیم گری - لَهِیم گری : جوشگری .
لعل - لال و لاله : گوهر . سنگ بهادر .
لق - لغ : شل . لرزان . نا استوار . ناپایدار . رها . ول .
لقلق - لغلغ : شل و ول . سست . رها .
لقلقو - لغلغو : شل . ول . رها . نا استوار . لرزان . ناپایدار .
لقوه - لغوه : گرفتگی آرواره . گرفتگی چانه . فلجی دهان . لرزش .
لوط - لوت : برهنه . لخت .
لوطی - لوتی (ریشه اش لودی) : رند . راد . با گذشت . بی پروا .
لیقه - لیغه - لیغ : دوده گیر . پرز (همانند گرز) .
مایع - مایه (مایعات نادرست است . مایه ها درست است) .
محال - مهال : سامان . ناشدنی . نابای . انجام ناپذیر . نشدنی . ناشو

محراب - مهراب : نیایشگاه . ایوانچه نیایشگاه .
 مزاح - مزاه (از ریشه مز و مزه) : شوخی . خیتال . لودگی . گواژ . گواژه . کارنگ (همانند سارنگ) . مزه اندازی .
 مسقطی - مسعتی : لوزینه . گونه شیرینی .
 مشق - مشغ - مشخ - مخش : نوشتن . ورزش با جنگ افزار . سرمشق = سرمشخ : نمونه . دستور کار . الگو) .
 مشمع - مشما : مومی .
 مضمضه - مزمه : چشیدن . گرداندن آب در دهان . مزش .
 مغناطیس - مغناتیس : آهن ربا .
 مقوا - مغوا - موغوا : کاغذ سفت و سخت .
 ملاط - ملات : گلی که سنگ و آجر را در ساختمان به هم میچسباند . شن مایه . گل دیوار . آژند .
 منجیق - منجیغ : کشنجیر . افزار پران . تیر پران .
 منجوق - منجوع : ماهیچه درفش . پولک .
 منقل - منقل (منگل) : آتشدان . (منقل در تازی به چم کوره راه و راه کوهی و کفش کهنه است) .
 ناقلا - ناغلا : نا آرام . زیرک . آزار رسان . کلک زن . نادرستکار . با هوش .
 نبض - نبز : تپش رگ . جهش خون در رگ .
 نسطوری - نستوری : پیشوای دینی ترسایان .
 نعلبکی - نلبکی : زیر استکانی . زیر فنجانی . زیر پنکاتی .
 نعنا - نانا - نه نو : پونه . گیاه خوشبو .
 نق - نغ : غروند .
 نقره - نغره : سیم .
 نقل - نغل : شکر بادامی .
 نق نقو - نغ نغو : غروندو . غرغرو . بهانه جو .
 واق واق - واغ واغ - وغ وغ : سداى سگ .
 ورق - ورغ : برگ .
 ورقه - ورغه : برگه - کاغذ .
 وق - وغ : سداى سگ . ورغلمبیدگی چشم .
 یاقوت - یاغوت - یاکند (همانند پازند) : سنگ گرانبهای رنگارنگ .
 یعنی - یانی (ریشه اوستایی) : یان و یانی در چم روشن نمودن . آشکار کردن . باز نمود ساختن . دوباره گویی . بازگویی .
 به گونه ای دیگر . به سخنی دیگر .
 یقلاوی - یغلاوی : روغن داغ کن . تابه کوچک دسته دار .
 یقه - یغه - یخه : گریبان . پیرامون گلو .

درفش کاویانی



<https://derafsh-kaviyani.com/>
<https://the-derafsh-kaviyani.com/>